

## با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

یکشنبه بیست و هفت مهر پنجاه و نه

استاد مسعود ریاضی

### حرکات حیاتی انسان

#### هشت حجاب

هر موجود و پدیده ای متحرک است، زیرا جهان یکپارچه انرژی است. اصولاً عنصر وجودی و مادی حیات هر پدیده ای نیرو و انرژی متحرک و متحول است لذا می گوئیم هر موجودی از جماد و نبات و حیوان ذاتاً زنده است و دارای بینهایت نوع حرکات حیاتی.

برای شناخت جهان و انسان این حرکات بیشمار طبیعت را به سه دسته تقسیم می کنیم:

- تعداد بسیاری از حرکات یا حالات بنام حرکت وضعی

- تعدادی دیگر به عنوان حرکت انتقالی

- دسته ای دیگر از حرکات موجودات به اسم حرکت تکاملی

این سه دسته حرکات در انسان به دو صورت :

- حرکات طبیعی و فطری (حرکت تکوینی)

- حرکات تکلیفی و اخلاقی تجلی می کند.

حرکات طبیعی و فطری حالت ناخود آگاه داشته از عهده انسان بیرون است در این مبحث ما به حرکات تکلیفی و اخلاقی می پردازیم که باید در نهادهای اجتماعی مطالعه شوند. یعنی در روابط انسان در جامعه.

#### حرکات وضعی اخلاق انسان

در این حالت انسان خود را دوست می دارد و برای حفظ و بقای خود می کوشد گذشتگان منشأ این حالت را حس صیانت (نگهداری) ذات دانسته اند، در حالی که حرکت وضعی، از حس عشق و محبت و جاذبه سرچشمه می گیرد و حالت صیانت ذات یکی از جلوه های این حس است، اگر انسان یا هر موجود دیگری حرکت وضعی و خود مداری نداشته باشد و باصطلاح از حس صیانت ذات محروم باشد جذب دیگران می شود و ظاهراً نابود خواهد شد. این حرکت وضعی در حفظ حدود هر موجود و بقای هر پدیده بسیار موثر است.

حالت عکس نیز در این حس هست که باز عدم تعادل پیش می آورد یعنی اگر انسانی در حرکت وضعی خود از نظر اخلاقی افراط کند به عدم تعادل روانی و بیماریهای زیادی مبتلا می شود که ریشه همه آنها عجب یا خود بینی، خود پسندی، یا خویشتن پرستی نامیده شده است. این بیماری در سایر حرکات روانی فرد نیز اختلال ایجاد خواهد کرد.

#### عجب یا خودبینی

گفتیم اگر انسان به علت عدم تعادل روانی و تمرین در خود خواهی، حرکت وضعی خود را بیشتر و سریعتر کند به عجب (خویشتن پرستی) مبتلا می شود. بشر خود خواه و خودبین به یک نوع وسواس جانکاه و کشنده

مبتلاست، با مردم نمی جوشد، گوشه گیر و تک رو زندگی می کند، در هیچ معامله و مذاکره ای با هموعان خود حتی با دوستان صمیمی (که هیچ وقت ندارد) به توافق و تعادل و همزیستی موفق نمی شود بیمار در این حالت خود را از دیگران بهتر و بالاتر می داند و در هیچ مسئله ای و حادثه ای نمی تواند باور کند که عقیده و نظر دیگران یا فکر و دانش دیگران بر او برتری دارد. این بیماری منشاء حالاتی است که به بیماریهای روانی و حجابهای عقلی معروف است که بعداً آنها را تشریح خواهیم کرد.

### آزمایش در خود شناسی

اطراف و اطرافیان خود را ببینید راستی شما با چند نفر دوست هستید، دوستان شما چه نوع مردمانی و از چه طبقه ای هستند. آیا بین دوستان خود کسی را می شناسید که از شما داناتر، عاقلتر، شجاعتر، خوشنام تر و محبوب تر باشد؟ اگر چنین دوستانی دارید، به برتری آنها بر خود قلباً اقرار می کنید؟ با آنها چه رابطه و رفتاری دارید؟ می دانید چه می خواهم بگویم و شما را به کدام نکته اخلاقی آگاه کنم؟ آگاه باشید که آدم خویشتن پرست دوست واقعی ندارد. بین آشنایان اطرافیان خود بلکه بین جهان و بشریت، خود را از همه داناتر، شجاعتر، پاکتر و خلاصه از هر لحاظ برتر می داند. هرگاه به علت احتیاج برای ادامه زندگی دوستانی انتخاب کند، حتماً از هر جهت آن دوستان از خودش پایین تر و کوچکتر خواهند بود.

آدم خود پرست نمی تواند کسی را از خویش بالاتر ببیند و همواره با کسانی که از او بهتر و بالاترند ستیزه می کند تا برتری خود را بر آنها به ثبوت برساند که البته هیچگاه موفق نخواهد بود بقول حافظ :

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

### - حرکت انتقالی یا دگردوستی

این حرکت اخلاقی نیز از حس عشق و محبت و جادبه سرچشمه می گیرد کسی که تعادل روانی دارد، بین حرکت اول و حرکت دوم بخش خویشتن دوستی و دگردوستی تناسب و توازن ایجاد می کند، خود را دوست می دارد به دیگران نیز توجه دارد و آنها را از محبت پاک و خالص خود سیراب می سازد. در غم و شادی دیگران شریک است، برای روشن کردن چراغ زندگانی در جامعه و شادی دل دیگران با آنها همفکری، همکاری و همگامی می کند، زیرا می داند که منافع شخصی او در منافع دیگران و اجتماع بهتر تامین می شود. اگر جامعه صالح و سعادت مند باشد فرد نیز خوشبخت خواهد بود، هیچگاه در جامعه نا امن و ناصالح هیچ فردی هر چه هم در رفاه باشد احساس خوشبختی نخواهد کرد این تابلوی درخشان اثر سعدی شیرازی در اینجا مفهوم روشنتری خواهد داشت :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کمز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

در این حالت انسان واقع بین است، خود را خوب می شناسد صفات نیک و بد خود را در همه حال بخوبی تشخیص می دهد افکار و اعمال خوب را نوعی وظیفه می داند و هیچگاه به علت کردار نیک و خدمت به دیگران

مغرور نمی شود. از کردار زشت پرهیز می کند و اگر مرتکب شود سخت پشیمان و پوزش خواه خواهد بود همواره ب فکر اصلاح اخلاق خود می باشد و مراقب احوال خویشتن است.

### حقارت، بدبینی بخود

اگر انسان دچار عدم تعادل روانی و بیماری گردد حرکت انتقالی و دگر دوستی او شدید و سریع و بی تعادل خواهد شد بیمار در این حالت باز هم به نوعی وسواس مبتلا می شود. ارزش خود را کم می کند قدر خود را نمی داند خود را و آنچه متعلق به اوست زشت و بد ناموزون می بیند. همواره غمگین و ناامید است. خود را مستوجب عذاب و مجازات می بیند. به نوعی خود آزاری مبتلا می شود و گاهی فکر خودکشی از مغزش خطور می کند. حال حقارت اگر شدید نشود صرفاً جنبه درونی دارد و افراد و اطرافیان بیمار نمی توانند این حال را تشخیص بدهند، بلکه بیمار را آدمی فروتن و گوشه گیر بحساب می آورند.

با اینکه بیماری حقارت یا بدبینی به خود و پرستش دیگران عکس بیماری عجب یا خودبینی و خویشتن پرستی می باشد و منشاء این دو نوع بیماری از دو نوع حرکت مختلف حیاتی بوده است اما در پاره ای از احوال بیماران به هم شبیه اند. هر دو حالت انزوا طلبی دارند. اما بیمار اول، چون خود را از دیگران بسیار برتر می داند منزوی است و بیمار دوم به علت حقارت و خود کم بینی گوشه گیر می شود. آدم خود بزرگ بین به هر کس خدمت نمی کند اما بشر خود کم بین در عین گوشه گیری خدمتگزار و فدائی دیگران است.

### سه حالت مختلف از دو نوع حرکت حیاتی

دو نوع حرکت حیاتی وضعی و انتقالی سه نوع حالات مختلف شناخته شد:

- خویشتن پرستی یا عقده خود بزرگ بینی
- حالت غیر پرستی یا عقده حقارت و خود کوچک بینی
- حالت واقع بینی و تعادل بین خویشتن دوستی و دگر دوستی که باید این سه حالت اخلاقی گوناگون را مفصلاً تشریح کنیم .

### حرکت تکاملی

هر موجودی از ذرات بسیار ریز تا کرات و کهکشانهای بسیار بزرگ حرکات بیشماری دارند که به حرکت سوم یا حرکت تکاملی برای رشد و ارتقاء معروف است. این حرکت خداپرستی می باشد. که از حالات حس عشق و محبت و جاذبه است. انسان باید خدا را بشناسد و خدا را بپرستد. این حرکت در فطرت موجودات وجود دارد که موجب کمال و رشد و ارتقاء آنهاست.

تعادل بین سه نوع حرکت خود دوستی، دگر دوستی و خداپرستی سعادت انسان را تامین می کند. پرستش مخصوص خداست که نتیجه عشق است. پس اگر از تعادل سه نوع حرکت سخن گفتیم مقصود ما صرفاً تناسب و تعادل بود نه تساوی کمیتی و کیفیتی سه نوع حرکت.

گفتیم خود دوستی، نگفتیم خود پرستی، زیرا خود پرستی نوعی بیماریست و نشانه عدم تعادل روانی، گفتیم غیر دوستی، نه غیر پرستی، زیرا غیر پرستی خود نوعی بیماریست که باز هم علامت عدم تعادل روانی خواهد بود اما

در حرکت سوم گفتیم خداپرستی و نگفتیم خدادوستی که خدا دوستی زمانی برای انسان مطرح می شود که انسان به خود پرستی یا غیرپرستی مبتلا شود.

پس در این سه نوع حرکت تعادل و تناسب هست اما توازن و تساوی نیست خود دوستی و خداپرستی نمی توانند در دو کفه ترازوی سنجش عقلی هموزن باشند خود دوستی به منزله ذره و خداپرستی جنبه لاحدی و بینهایت دارد. ناگفته پیداست که ذره محدود را با وجود بینهایت همسری نتواند کردن. حرکت سوم در اصطلاح عرفان و دیانت سیر و سلوک الی الله است. عشقبازی با خدا، تا آنجا که به مقام فناء فی الله برسد و در نقطه توحید و دایره وحدت فانی و حل و ادغام گردد.

از سخنان اخیرم اینطور احساس می شود که انسان موحد و یکتاپرست باید کم کم خویشتن دوستی و غیردوستی را فراموش کند تا در سیر و سلوک الی الله و رهروی و عشق به خدا عاشق حقیقی باشد و به مقام فنا فی الله برسد و در نقطه توحید ادغام گردد. این احساس و ادراک را نفی و رد نمی کنم اما می گویم افراط در خداپرستی و حرکت تکاملی جنون دینی نامیده می شود. انسان در این نوع بیماری زیبا و مقدس از خود و دیگران دل می کند و چون زاهدان و عابدان و مرتاضان و ساجدان کارش به انزوا در کوه و دشت و بیابان می کشد و دیگر زندگی فردی و اجتماعی نخواهد داشت. خداوند این بیماری را به تن و جان من بزند و مرا در عشق خود بسوزاند اما به شما می گویم باید این حرکت سوم و سیر تکاملی نیز کنترل شود.

پرتوجو باید بین خود خواهی و دگر خواهی و یزدان شناسی تعادلی برقرار نماید که زندگی فردی و اجتماعی، او فدا نشود، در جامعه خود زندگی کند و خدا را در بین مردم بجوید نه در کوه و دشت و بیابان. متاسفانه صوفیه و مرتاضان از این حقیقت دور ماندند و جامعه خود را فراموش کردند. این طرز رفتار و ایدئولوژی به جهانبینی و انسانشناسی مربوط می شود. اگر انسان، مردم را از خدا جدا بداند البته از آنها گریزان خواهد بود. ولی اگر وحدتی فکر کند و هدفش الله باشد می تواند بین سه نوع حرکت اخلاقی و روانی خود تناسب و تعادل ایجاد کند. خود را دوست می دارد برای آنکه زنده بماند، زنده می ماند برای آنکه خدمت به مردم کند، برای آنکه رضای خدا را به دست بیاورد.

پس چون خدا را می پرستد خدمتگزار مردم است و خود را نیز حفظ می کند تا در این پرستش کامیاب گردد. بیش از این درباره حرکت سوم سخنی نمی گویم زیرا این مقدمه برای نتیجه و مقصودی بود که به لطف یزدان مقتدر مهربان به آسانی و خوبی بیان گردید و اکنون باید درباره حجابهای هشتگانه و حالات سه گانه هر یک از آن حجابها سخن بگویم تا پرتوجویان با توجه به این میزان و مقیاس خود را بشناسد.

### **حجابهای روانی**

انسان با اندیشه خود زندگی می کند. خرد چراغ راهنمای آدمی است که در هرکاری روشن کننده راه و مشخص کننده کجی و راستی در امور است. آن کس که خرد راهنمایش باشد هیچگاه از جاده تقوی و فضیلت و انسانیت منحرف نخواهد شد. راستی چه می شود که انسان نه تنها از درک حقایق محروم می گردد، بلکه از تشخیص واقعیات نیز عاجز می ماند. مگر عقل همیشه با ما نیست پس چرا همواره راه را از چاه درست تشخیص نمی دهیم

و با همه سعی و کوششی که برای رسیدن به خوشبختی داریم، در امور روزمره زندگی دچار غفلت و خطا یا اشتباه می شویم و گاهی به زیان خود قدم برمی داریم.

صفات و حالاتی در انسان وجود دارد یا انسان به بیماریهایی مبتلا می شود که خرد او روشناییهای خود را از دست می دهد و یک بیمار نمی تواند راه راست را تشخیص بدهد. این بیماریها خود پرستی و غیرپرستی هستند که پایه هر دو خود خواهی است و هشت صورت پیدا می کنند.

### حجاب اول، عجب

حجاب اول عجب یا خود بینی است آدم خود بین خود را از دیگران و از خداوند بیشتر دوست می دارد و تقریباً در اول جاده خطرناک خودپرستی قرار دارد غیر از افراد خودآگاه و سالکان طریق الله بدون اغراق بقیه مردم جهان به این کسالت مبتلا هستند شاید امروز در بین چهار میلیارد جمعیت زمین یا بین سه میلیارد نفر افراد بالغ که در جهان زندگی می کنند یک میلیون نفر نمی توانیم پیدا کنیم که به این کسالت مبتلا نباشند. آدم خود بین، خود را و آنچه که مربوط و متعلق به اوست از بستگان و دوستان، اشیاء و وسایل، و غیره همه را خوب و برجسته می بیند و از آنها لذت می برد. خیلی به خودش خوش بین است و در باطن بوجود خود فخر و مباهات می کند. اما چون کسالت خود پرستی شدید نشده این حال را زیاد بروز نمی دهد و فقط جنبه درونی دارد.

راستی تفکر کنید اگر همه افراد بشر خودبین باشند و هر کدام خود را از تمام افراد بشر بهتر و برتر بدانند آیا خرد سالم چنین قضاوتی را می پذیرد و اگر کسی بیرون از جامعه بشریت بخواهد داوری کند نتیجه بررسی او چگونه خواهد بود؟

آدم خودبین از تشخیص صفات برجسته دیگران محروم است. طرز فکر آدم خودبین را فراموش نکنید تا با بیان حقیقتی از حکمت نوین مقیاسی بدست شما بدهم تا بدانید که آدم خودبین دارای عقل سالم نیست. حکمت نوین در بحث انسان می گوید:

هر فرد بشر در زمان خود و شاید در همه زمانها در یک استعداد و خصلت بر تمام افراد بشر برتری دارد زیرا عالم بر مدار وحدت می گردد و هر موجودی در مقام وحدت است یعنی یکتای بی همتاست و مثل و مانند ندارد. شاید شنیده باشید که انسان شناسان از طریق آمارگیری و بررسیهای علمی به این نتیجه رسیده اند که خطوط انگشتان دست هر انسانی منحصر بفرد است و نظیر آن انسان با آن نوع خطوط تا کنون بدنیا نیامده و نخواهد آمد. عظمت آفرینش را در این بحث بنگرید!

پس می گوئیم یک انسان در یک صفت و استعداد بخصوص بر تمام انسانهای روی زمین در همه دورانها برتری دارد و در نوع خود بی نظیر است از همین گذرگاه به عدالت خداوند و نظام آفرینش و تساوی حقوق موجودات و توازن و تناسب در گردش و روابط موجودات پی می بریم. که خداوند هیچ انسانی را محروم نفرموده، پس در مجموع و انتهای محاسبات می دانیم هیچ انسانی بر دیگران امتیاز و برتری ندارد.

راستی افراد خود پرست چه می گویند؟ اگر آدم خودبین و خویشتن پرست خود را بادیگران در همه زمانها یا در زمان خود مقایسه کرده باشد و نتیجه محاسبه او چنین باشد که بر همه افراد بشر از هر جهت برتری دارد بر او بحث و ایرادی نیست ولی چون چنین بررسی و تحقیقی اولاً غیرممکن است ثانیاً اگر مقدور باشد نتیجه همان

است که حکمت نوین می فرماید، این انسان خود بین و خود پرست شاید بتواند یک صفت خود را از سایر صفات خود برتر ببیند یا یک صفت خود را بین همه افراد بشر ممتاز و عالی تر تشخیص بدهد مثلاً حس بینائی او از حس بینائی همه افراد بشر در همه زمانها قویتر باشد. اما نمی تواند ادعا کند به این علت بر دیگران برتری دارد زیرا فرد دیگر مثلاً در حس شنوایی از ایشان قویتر است چون نتیجه تحقیق علمی و بررسی دقیق همین خواهد بود که حکمت نوین فرموده است پس باید از اسب خودخواهی پیاده شویم و دیگران را به حساب بیاوریم و با هموعان خود طریق دوستی بپوئیم.

در قصص قرآن و تورات آمده است که یکی از شاگردان حضرت موسی (ع) از او پرسید ای پیامبر بزرگ آیا خداوند بنده ای از تو داناتر در روی زمین دارد؟ حضرت موسی (ع) چون خود را پیامبر الوالعزم (دارای اراده، خود آگاه) می دانست در پاسخ گفت: گمان نمی کنم خداوند بنده ای از من داناتر در روی زمین آفریده باشد ماجرائی دارد که خلاصه آن اینست اولاً به شخص داناتر از خود برخورد کرد و به عجز و کوچکی خود پی برد، ثانیاً در آزمایشاتی که از او به عمل آمد معلوم شد که سیم وحی او قطع شده زیرا پرده عجب و خودبینی عقل او را تیره کرده و نابینایش ساخت و چون خودبین شد دیگر نتوانست خدا را ببیند.

چشم خود بین نتواند که خدا بین گردد      پرده بردار که حق جلوه نماید بر دل

موسی (ع) بر اثر تضرع و زاری و اظهار عجز و درماندگی با یزدان مقتدر مهربان بیدار عبد صالح یا خضر خجسته پی نائل شده و قطره ای از دریای بیکران دانش او را دید و به نادانی خود پی برد. این که می گویند در زمین باید حجت خدا وجود داشته باشد برای این است که انسان کامل زمان یا حجت خدا دلیل و متر و مقیاس سنجش انسانیت است تا افراد خود بین خود را با این ترازوی عدل الهی وزن کنند و نقد خویشتن را دریابند. پس برای درمان بیماری عجب یا خودبینی حتماً طبیب الهی لازمست، آینه ای که انسان را بخودش بنماید و او را نقد کند و ارزش راستین انسان را نشان دهد.

آینه باشد رخ مردان حق      خویشتن را بنگر و آگاه شو

اینطور بنظر می رسد که تنظیم حرکات سه گانه وضعی، انتقالی و تکاملی هر انسان به عهده مربیان روحانی و حجج الهی ست که تذکر دهند و راهنمایی فرمایند. هر یک از صفات انسانی که منشاء فطری و روانی داشته باشند یعنی در طبیعت و فطرت انسان تعبیه شده باشند قطعاً وجود آن صفت برای تنظیم حالات حیاتی واجب است و نباید آنرا زائد و غیر ضروری دانست. پس حرکت وضعی یا خویشتن دوستی حالست طبیعی و فطری و درست و بجاست اما اگر این حرکت از قاعده بیرون باشد و انسان چنان در خویشتن دوستی غرق شود که بخود پرستی مبتلا گردد باید او را بیمار روانی دانست که حجاب اول یا عجب و خودبینی روی دیدگان عقل را پوشیده و مانع حقیقت بینی شده است.

### تعادل در خویشتن پرستی

اگر انسان به مدد آینه که درباره اش صحبت کردیم خود را ببیند و بشناسد صفات زشت و خوب خود را بخوبی تشخیص دهد البته درخط مستقیم و تعادل قراردارد، کردارخوب را وظیفه خود می داند و صفات نیک و برجسته اش را موهبت الهی می بیند و هیچگاه به عجب و تشکر از خود مبتلا نمی شود.

به عکس کردار زشت و ناموزون او در نظرش مهم و خطرناک جلوه می کند حس وجدانش بیدار است سزای اعمال زشت او را می دهد و او را از گفتار و کردار و پندار ناپسند پرهیز می دهد، انسان خودشناس و واقع بین و حقیقت گرا همواره به فکر اصلاح اخلاقی و تعادل روانی خود می باشد و با حالت دگردوستی و یزدان پرستی بسوی کمالات عالی آدمیت گام برمی دارد این حد تعادل و سلامت عقل و روان انسان است.

### **عقدۀ حقارت**

اگر انسان در حرکت وضعی و خویشتن دوستی که حد افراط آن عجب و خود بینی بود دچار کسالت و ضعف شود به بیماری حقارت یا بدبینی بخود مبتلا می گردد شخص بیمار در این حالت خویشتن را و آنچه متعلق به اوست کوچک و ناچیز و زشت و ناپسند می داند. سخت ضعیف است و از خود ناامید، همواره دلخور و غمگین است وجود خود را زائد و مستوجب عذاب و مجازات می بیند و همواره از گناه ناکرده عذر می خواهد، خود را آزار می دهد و هرگاه بیماری شدت پیدا کند دست به انتحار می زند، اگر بیماری حقارت مزمن و شدید شده باشد اطرافیان نمی توانند آنرا در بیمار تشخیص بدهند زیرا بیماری صرفاً جنبه درونی دارد و شخصیت باطنی بیمار را خرد کرده است.

این بیماری را با تواضع و حال فروتنی عرفانی نباید اشتباه کرد زیرا انسان یکتاپرست در حد بالای معرفت یا مقام فنا فی الله خویشتن را در مقابل عظمت الهی سخت حقیر و ناچیز می بیند. در این حالت برای مخلوقات و موجودات عالم که جلوه های پاک یزدانی هستند ارزش و اعتبار بسیار قائل است.

در این درس خودشناسی و اخلاق بیم آن می رود که این دو نوع صفت انسانی با هم اشتباه شود پرتوجویان عزیز باید دقیقاً تفکر کنند و هر صفتی را بجای خود بشناسند.

### **حجاب دوم، بخل**

حجاب دوم بخل یا خست نفس است. دومین حجاب که تیره تر از عجب و خودبینی است و آینه جان آدمی را تاریکتر می کند بخل یا خست نفس می باشد، خسیس بودن.

هرگاه یک فرد بشر روی حرکت وضعی و خود مداری و خویشتن دوستی تمرینات بیشتری بکند و بیماری عجب و خودبینی را درمان نکرده باشد و از حرکات انتقالی و تکاملی یعنی دگر دوستی و خداپرستی قصور بورزد کم خویشتن دوستی او بخود پرستی تبدیل می گردد، برای خودپرستی هفت مرتبه می شناسیم که این مراتب بعد از عجب و خودبینی حاصل می شود که پله اول نردبان خودپرستی همین خست نفس یا بخل است.

بیماری بخل که خود نوعی حسادت محسوب می شود صاحبش را بحالتی مبتلا می کند که از شدت خویشتن دوستی همه چیز را برای خود می خواهد و برای هیچ فردی در جهان حقی قائل نیست در هر برنامه و رابطه ای با مردم صد در صد نفع خود را در نظر می گیرد و هیچگاه به فکرش نمی رسد که نفعی به دیگران برساند ولو فرزند و همسر و نزدیکانش، حرص و آز و طمع از عوارض این بیماریست.

در این بحث بخل و خست نفس را توجیه می کنیم و اگر بخواهیم از ریشه به تنه و شاخه های درخت بیماریهای روانی برسیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود. پرتوجویان عزیز باید خودشان روی مباحث اصولی حکمت نوین تفکر کنند و برای شناخت انسان و حالاتش به جستجو پردازند.

آدم بخیل به هیچ وجه سود و خیرش بدیگران نمی رسد و از مال و مقام و معلومات او حتی نزدیکترین بستگانش بهره ای نخواهند برد. سخت ممسک و خسیس است ظاهراً برای این خصلت و خوی خود دلایل قانع کننده دارد، می گوید: اختیار مال خود را دارم و نمی خواهم آنرا بدیگران بدهم. هرکس باید گلیم خود را خودش از آب بکشد. من برای خدمت بدیگران ضرورتی احساس نمیکنم. به یاد کی؟ به عشق کی؟ من چرا فدای دیگران بشوم. هر کسی باید راه خود را برود و بار خود را ببرد! و این قبیل پندارها را به عنوان دلیل بر موجه بودن اخلاق و رفتار خود بیان می کند.

از جمله نهایت سعی دارد که دیگران را مادی و پول پرست و بخیل و ممسک معرفی کند که در این معامله تنها نباشد. اگر ببیند کسی قدم خیری در راه دیگران برمی دارد برای از بین بردن ارزش خدمات او تهمت ها می زند و دلیل تراشی می کند. بخیل در اینجا دارای علم غیب نیز می شود! و از ضمیر و نیت افراد نیکوکار خبرهای زشت و ناخوشایند می آورد و برای کار خیر آنها محمل می تراشد. اگر فلان آدم مدرسه ساخته و وقف کرده جاسوس انگلیس است، قصد دارد وکیل مجلس شود و غیره.

شخص بخیل از اینکه دیگران از وجودش بهره منده شوند حسادت می ورزد. به همین دلیل بخل را نوعی حسادت دانسته اند. که می گویند حسادت بر سه قسم است: نوع اول آنکه میل ندارد کسی از وجودش استفاده کند، نوع دوم حسادت آنکه اگر کسی به کس دیگر خدمت کند شخص حسود ناراحت می شود، نوع سوم آنکه اگر کسی بخود شخص حسود خدمتی بکند ناراحت خواهد شد.

حسادت نوع اول همین بخل است که درباره آن سخن گفتیم و حسادت نوع دوم مطلق حسد است که بعداً درباره آن سخن خواهیم گفت و حسادت نوع سوم غرور نامیده می شود.

راستی می دانید که انسان دارای صفات الهی است و در سیر و سلوک و تربیت نفس باید صفات خداوندی را در وجود خود تقویت کند و خداگونه باشد. یکی از صفات خدا رازق بودن است خدا روزی دهنده است صفت دیگر خداوند رحمانیت اوست رحمن به کسی می گویند که به همه موجودات مهر بورزد و خدمت کند رحمت و لطف او عام باشد و خدا رحمن است. یکی دیگر از صفات بزرگ خداوند رحیمیت اوست رحمن صفتی عام و رحیم صفتی خاص است شخص رحیم نسبت به نزدیکان خود احساس مسئولیت می کند و نیز در حق نیکان و پاکان و موجودات بخل نمی ورزد.

اما شخص بخیل این سه صفت یعنی رازقیت، رحمانیت و رحیمیت را در وجود خود کشته است و یا کم دارد که گفتیم به علت عارضه کسالت، چنین حالتی بر انسان غلبه می کند و همانطور که بوسیله تمرین این صفات مقدس الهی در وجود انسان کم و ضعیف می شود. باز هم بوسیله تمرین و تلقین این بیماری قابل علاج است. در ادیان و مذاهب و مکتبهای روحی مالیاتها و عوارضی مقرر کرده اند و به پیروان خود دستور می دهند که از مال و مقام و معلومات خود در راه جامعه انفاق کنند، نیکوکار باشند و به ممنوع خود خالصانه خدمت و محبت نمایند. اجرای این دستورات تمرینی قوی برای معالجه بیماری بخل است. مثلاً در دین مقدس اسلام خمس و زکات برای تمرین صفات رازقیت و رحمانیت و مبارزه با بخل و حسد توصیه شده است که وقتی شخص مسلمان به دستور مذهبی همه ساله قسمتی از مال خود را به تهیدستان داد کم کم با سخاوت می شود. تنها مسئله خمس و زکات یا مالیات

مستمر و مستقیم نیست بلکه مسلمانان و پیروان ادیان دستور دارند مرتباً خیرات و مبرات کنند و بانفاق و حتی ایثار در راه رضای خداوند رفاه مردم مال و نفس خود را تزکیه نمایند. اقدام در امور خیر بیشتر جنبه تزکیه نفس دارد. شخص بخیل خود را از رحمت خدا و محبت مردم محروم می سازد. حتی فرزندانش او را دوست نمی دارند زیرا به تجربه دریافته اند که پدرشان پول را از آنها، بلکه از خدا هم بیشتر دوست می دارد در نتیجه قلباً از او دور می شوند. شخص بخیل چون از اطرافیان خود بی مهری می بیند همواره عصبانی است و خودش نمی داند از کجا خورده. مرتباً بهانه جوئی می کند روزگار خود و خانواده اش از دست این صفت زشت، سیاه است. چنین موجودی چطور می تواند از خدا و خلق انتظار لطف و کرامت داشته باشد.

در حدیثی آمده است که شخص بخیل از نعمت بهشت الهی محروم است زیرا به اعمال خیر موفق نمی شود این صفت زشت حجابی است ضخیم، تاریک و زشت بر روی دل انسان و لذت عبادت پروردگار و عشق و محبت بندگان خدا را از صاحبش سلب می کند. بنظر من درمان این بیماری زیاد مشکل نیست برای معالجه بیمار همین گفتار کافیست زیرا نخست باید او را بیدار و بر احوال نفسش آگاه کرد که خودش بداند به چنین بیماری خطرناکی مبتلاست.

سخنم راشوخی و مطایبه فرض نکنید می خواهم بگویم، آدم بخیل به بیماری یبوست دستگاه گوارش مبتلا می شود شخصی را دیدم که می گفت مدت ده سال است یبوست مزاج دارم روده من به خشکی عجیبی مبتلا شده است برای معالجه به اسرائیل و انگلیس هم رفته بود اما بی نتیجه. خوراک او غالباً آب میوه و آشهای ایرانی و زود هضم بود اما مدفوعش مثل سنگ سفت و مثل زغال سیاه بود طی دوسه بر خورد فهمیدم سخت مادی، پول پرست و بخیل است.

گفتم فلانی کرمانشاهی ها به آدم ممسک و بخیل، خشک و بیس می گویند و این ضرب المثل و نامگذاری بی علت نبوده است. بیماریهای روانی عکس عملهای بدنی دارد مگر نمی بینی افراد خود خور، خودبین و عصبانی که نتوانند خشم خود را ظاهر کنند به زخم معده مبتلا می شوند و سؤهاضمه می گیرند؟

وقتی از بیماری خود آگاه شده اولین روز به سید فقیری پنج تومان نقد داد و توی قهوه خانه پول تریاک و چای او را حساب کرد. گفتم برو که درمان شدی و کم کم تمرین کرد گاهی دوستانش را مهمان می کرد ظاهراً آدم با شخصیتی بود اما بیماری بخل، مزاج و روانش را سوزانده بود خوشبختانه یبوست مزاجش معالجه شد.

صد حیف که علوم روانی در دنیا پیشرفتی نکرده، حکمت نوین معتقد است کلیه بیماریهای جسمی منشاء فکری و روانی دارد حتی سل و سرطان، اگر این صفات رابشناسید و نفس خود را کنترل کنید کمتر بیمار می شوید. برخی از بزرگان بعد از بیداری و در قدم اول هدایت خود برای اینکه ریشه بخل و خودخواهی و خویشتن پرستی را در ضمیر دلشان بسوزانند، همه ثروت خود را یکجا به دیگران بخشیده اند و باصطلاح ترک دنیا کرده اند. زیرا سلامت نفس و جسم برای انسان بالاترین نعمت الهی است. پیران طریقت مریدانی را که به این بیماری مبتلا بوده اند وادار می کردند که مال حلال خود را به دیگران ببخشند. در سلسله خاکسار در رابطه با همین درمان روانی به مریدان بخیل دستور می دادند که با پرسه زدن و در یوزگی، گدائی کنند. آنها را با این تمرینات معالجه می کردند بدیهی

است وقتی که آدم با شخصیت و مشهور در شهر و محله خود گدائی کند با خود خواهی و خویشتن پرستی و بخل و خست نفس جنگیده است. زیرا دیگر آبرویی برای او در جامعه باقی نمی ماند.

اما متاسفانه این روش درمانی خالی از ضرر نیست زیرا از طرف دیگر موجب تقویت خودخواهی می شود دلیلش این است که آن فقیر و درویش بر اثر این گذشت و ایثار در بین برادران طریقتی خود مقامی پیدا می کند و به مرتبه ای می رسد و در نتیجه باز هم در خود خواهی و خودپرستی و جاه طلبی تمرین کرده است که البته مرشدان طریقت و پیران دل آگاه از احوال اینگونه مریدان غافل نبوده اند و برای خرد کردن بت خودپرستی آنها تمرینات دیگر می دادند.

مقصود آن است که بقول قدیمی ها بدانید که دیو نفس در کمین است و از هر دری او را برانند به محض آنکه غفلت کنند از در دیگر با لباس و چهره دیگر وارد خواهد شد و خود نمائی خواهد کرد بهتر آن است که یک روش شناخته شده در معالجه بیماران روانی در مکتبهای روحی بکار برده نشود. یعنی شاگردان ندانند که با آنها چه می کنند زیرا به محض آنکه بدانند با اجرای فلان دستور معین استاد، در بین همگان سرافراز می شوند از در ریا و تظاهر در می آیند و باز در خودنمائی و خودخواهی تمرین می کنند. برآستی بدانید که هیچ فردی ولو اولیاء و انبیاء الهی بی مدد مرشد دانا و پیردل آگاه نمی تواند رهروی کند و خود را درمان و تزکیه نماید. بقول سعدی :

داروی تربیت از پیر طریقت بستان      کادمی را بتر از علت نادانی نیست

و حافظ شیرازی میفرماید :

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است      ورنه لطف شیخ و واعظ گاه هست و گاه نیست

مقصود این است که مربی تنها یک سخنور نیست که با وعظ و تبلیغ بتواند بیماران را درمان و طالبان حقیقی را رهبری کند. پیر طریقت یا استاد روحانی اگر مبتلا به بخل باشد این پست را احراز نمی کند زیرا صفت زشت بخل و خست نفس مانع می شود که او از دانش خود دیگران را بهره مند سازد. پس پرتوجویان عزیز بدانند تا این صفات را درمان نکنند ماموریتی برای تبلیغ وحدت و ارشاد دیگران نخواهند. در روی زمین جز مکتب روحی وحدت نوین جهانی هیچ بیمارستان و آسایشگاهی برای درمان بیماریهای روانی وجود ندارد و خداوند دانش روحی را به هرکسی عنایت نفرموده، اینکه در ادیان توصیه شده که از خداوند طلب هدایت بکنید منظور شناختن بیمارستان و آسایشگاه روانی الهی است که در هر زمان دایر بوده و هست.

اگر بخواهند ریشه استعمار و زورگویی و حق کشی ها را در سطح جهان بسوزانند باید مردم را وادار کنند که این هشت حجاب روانی را بشناسند و از جان خود بزدايند به ویژه پیشوایان و سران ادیان و امتهای و ملتها باید از این طریق مداوا شوند.

داروی همه دردهای مادی و معنوی بشر امروز در مرام وحدت ادیان و حکمت نوین آمده است با گسترش مکتب روحی وحدت نوین جهانی بدون تردید کره زمین بصورت مدینه فاضله ایده ال و محیط سعادت درخشنده جلوه گر خواهد شد بکوشیم که سعادت بشریت را تامین کنیم.

## حجاب سوم، حسادت

هرگاه بیمار روانی در خودبینی و خودخواهی و بخل و خست نفس تمرین کند و در خود مداری و حرکت وضعی خود بکوشد به بیماری خطرناکتری بنام حسادت مبتلا می گردد که همه شما کم و بیش با عوارض این بیماری آشنائی دارید حسد به راستی کشنده و آزار دهنده است و عوارض بیماری از چهره و گفتار و کردار شخص بیمار کاملاً مشهود است و اطرافیان به آسانی می توانند بوجود بیماری حسد در شخص مورد نظر پی ببرند، حالات شخص حسود بدین قرار است:

از موفقیت، سلامت و سعادت هموعان خود حتی از ترقی و آسایش نزدیکترین کسانش رنج می برد حسود نمی تواند دونفر انسان را با یکدیگر صمیمی ببیند و اگر کسی به دیگران خدمتی بکند شخص حسود با همه وجود می سوزد. بسیار دیده شده پدران و مادرانی که از پیشرفت و سعادت فرزندان خود به علت حسادت ناراحت شده اند و رنج جانکاه دورنی خود را به وجوه گوناگون نشان داده اند که موجب اختلاف و تیرگی روابط و درگیریهای سخت در خانواده شده است. چه بسیارند خواهران و برادرانی که به علت حسادت با یکدیگر دشمنیهای خطرناک کرده اند. انواع سادیسم و آزار نتیجه بیماری حسادت است. جنگها، قتلها، برادرکشیها، ویرانیها و شکستهای بزرگ افراد و خانواده ها و ملتها از حسادت تولید شده است.

حسود برای اندیشه و رفتار خود نمی تواند منطقی داشته باشد اما چون عقده روانی او با بدبختی و سیه روزی دیگران و آزار رساندن به دوست و دشمن تا حدودی تسکین می یابد به این رفتار نامطلوب و ضد انسانی و بی منطق خود ادامه می دهد. شاید منطق شخص حسود این است: (که من از غم و رنج دیگران لذت می برم و موقتاً به آرامش می رسم لذا نمی توانم از این حال خود دست بردارم یا بر خود مسلط شوم).

این بیماری خطرناک روانی که اراده و اختیار و تعقل را از انسان می گیرد انواع کسالتهای عصبی و جسمی را برای صاحب خود به ارمغان می آورد. از جمله در غدد تیروئید و گواتر تاثیر می بخشد. انواع بیماریهایی که بر اثر اختلال غدد تیروئید و گواتر بر انسان عارض می شود نتیجه حسادت است. سردرد مزمنی که در این سالهای اخیر گریبانگیر اغلب خانمها شده و به عنوان میگرن معروف است، نتیجه حسادت می باشد. پس بیماری حسادت نه تنها صاحبش را وادار می کند که به دیگران صدمه بزند، بلکه موجب آزارها و کسالتهایی برای شخص حسود می باشد. حسود بدون آنکه خود بداند با خدا و خلق خدا سرجنگ دارد، با خدا طرف می شود به این علت که چرا به فلان شخص نعمتی عنایت فرموده. با همه مردم مخالف است به این دلیل که هر کدام درکاری توفیق پیدا می کنند و ناراحت است که چرا همه بندگان خدا از همه نعمتهای الهی محروم نیستند.

شخص حسود دائماً از دیگران بدگوئی و غیبت می کند از همه متنفر است عصبانی و پرخاشگر است و چون از علت ناراحتی خود اطلاع ندارد برای حال و رفتار خود دلیل و محمل می تراشد و برای اطرافیان خود به دروغ جرم و گناه بر می شمارد و همه را محکوم می کند. دوستانش بیش از دشمنانش از او ضربه می خورند و بسیار

دیده شده که حسودان دست به جنایت هولناک می زنند تا قلب خود را آرامش ببخشند. از این بیماری به خدا پناه می بریم.

### رابطه دوستی و عشق با بیماری حسادت

در ابتدای مقاله گفتیم که هر موجودی دارای سه نوع حرکت می باشد (وضعی، انتقالی، تکاملی) در انسانها تنظیم این حرکات به عهده حس عشق و محبت و جاذبه عارض می گردد و موجب عدم حس تعادل حرکات سه گانه و ازدیاد حرکت وضعی یعنی خودمداری و خویشتن پرستیدن می شود. پس حسادت از بیماریهای حس عشق و محبت و جاذبه است. شخص حسود هم مثل همه موجودات محبت و عشق دارد و ممکن است دیگران را دوست بدارند اما چون حرکت انتقالی او ضعیف و دگر دوستی او بسیار کم است و به عکس در خود بینی و خود خواهی تمرین نموده ناچار دگر دوستی او نیز بر اساس خودخواهی و خویشتن پرستی یا حرکت وضعی پایه گذاری می شود.

گوینده این مقاله دوستی افراد حسود و خودخواه را به عنوان عشق مجازی نامگذاری کرده. عرفا و حکمای گذشته به محبتهای مردم به یکدیگر و عشقهای مادی و شهوانی عشق مجازی می گفتند، در حالیکه حکمت نوین در این عالم وحدت عشق را یکی می داند و مجازی و حقیقی جز نامگذاری بی اساس نخواهد بود. زیرا در عالم وحدت به هر موجودی عشق بورزیم و به هر نقطه ای تمرکز کنیم معشوق و معبود ما از ذات بینهایت الهی بیرون نیست. پس نمی توانیم دوستیهای مردم را به هر اسم و عنوان که باشد خلاف حقیقت بدانیم اینکه گفتیم عشق و محبت افراد خویشتن پرست را عشق مجازی نامیده ام. مقصود از عشق مجازی، عشق شخص بیمار روانی است نسبت به دیگران، یعنی عاشق شدن یک فرد خودپرست، زیرا عشق او صد درصد برای خود و بسود خویشتن است و نفع معشوق را در نظر نمی گیرد، شخص خویشتن پرست نمی تواند دیگری را دوست بدارد زیرا همه قلب و حس عشق و محبت او از علاقه به خود پر شده است و در خانه دلش جایی برای دیگران ندارد.

چنین عشقی و چنین عاشقی را مجازی و کاذب می نامیم. شخص حسود از معشوق صد در صد انتظار خدمت و محبت و بندگی دارد. هر شخص خود پرست چنین است در حالیکه فرد سالم که حرکات سه گانه وجودی او منظم باشد خودش به معشوق خدمت می کند و از معشوق انتظاری نخواهد داشت. عاشق حقیقی که مزاجش متعادل است سلامت و سعادت و آسایش خاطر معشوق را می خواهد و در راه رفاه و سعادت او مجاهده و فداکاری می کند. تنها انتظارش اینست که معشوق خدمت او را بپذیرد و به او اجازه بندگی بدهد. من می گویم این هم خود کم انتظاری نیست و اگر عاشق حقیقتاً عاشق باشد طوری به معشوق خدمت می کند که او احساس نکند این خدمت و محبت از چه ناحیه ای بوده است زیرا تحمل بار محبت دیگران مشکل است و نباید بدن زیبای معشوق را با تحمل بار خدمت و محبت رنجه کنید. این کمال عشق و محبت و عشق ورزیدن و پرستیدن و عاشقی کردن است..

مثلاً عاشق در خانه خود نشسته در حق معشوق دعای خیر می کند. امواج مهر و محبت و خیرخواهی و نیک اندیشی را بصورت سیاله های مغناطیسی و رادیو تلویزیونی به خانه معشوق می فرستد و جسم و جان او را نوازش می کند. معشوق در خواب ناز آرمیده اما عاشق بیاد او بیدار و از خداوند برایش خیر و سعادت می خواهد. این یک مثال بود هر نوع محبت و خدمت عاشق در حق معشوق باید مانند دعا کردن غائبانه باشد عاشق راستین از

اینکه همه بندگان خدا به معشوق او عشق بورزند لذت می برد. مانند فرد مومن موحدی که دیگران را به خدا پرستی می خواند اینست عشق حقیقی در حالیکه شخص خویشتن پرست از اینکه دیگران به محبوب و معشوق او خدمت و محبت کنند، حسادت می ورزد و رنج می برد و با آنها به دشمنی و ستیز می پردازد.

پس فرق بین عشق حقیقی و عشق مجازی را درک می کنیم، دو نشانه بارز برای عشق حقیقی بیان کردیم اول اینکه عاشق از معشوق خود هیچ انتظاری و توقعی نداشته باشد و دوم آنکه از عشق و محبت دیگران نسبت به معشوقش احساس افتخار و لذت روحی بکند. با این علامات می توانید خود را بشناسید و عشق و محبت خود را نسبت به معشوقتان بسنجید که آیا حقیقی است یا مجازی؟

### راه درمان حسادت

برای معالجه شخص حسود در صورتی که اطرافیان او خود به این بیماری مبتلا نباشند راهی وجود دارد. البته این نظریه مربوط به حکمت نوین و از تعلیمات روحی رهنمون معظم وحدت نوین جهانی می باشد و پیشینیان در این زمینه سخنی نگفته اند. روشی است صد در صد جدید و ابتکاری که ممکن است پس از اینکه از آن آگاه شدید در بدو امر موجب شگفتی شما بشود و خرد شما آن را نپذیرد، ولی باید آزمایش کنید تا نتیجه بگیرید. در مقدمه می گویم علوم روانکاری و روانشناسی به هیچ وجه از علل بیماریهای روانی آگاهی ندارد، لذا قادر به درمان بیماران روانی و عصبی نیستند. پس آنچه که درباره روان درمانی در این مکتب می شنوید نباید با مبانی روانشناسی جدید و نظرات روانپزشکان مقایسه کنید.

در مقالات دیگر گفته ایم که در زمانهای قبل از اسلام همه علوم و فلسفه ها در دین و آئین های الهی و مذهبی جمع بوده است. اما بعد از پیامبر اسلام(ص) این روش خاتمه یافت و فلسفه ها و دانشها تخصصی شد و در هر رشته ای نوابغ و مکتشفینی پیدا شدند که برآستی در تخصص خود پیامبر بودند، زیرا موفق به کشفیات جدیدی شدند و دانش را تکامل بخشیدند. پس این سوال پیش می آید که اگر دین به صورت علوم گوناگون تجزیه و تخصصی شده است آیا موضوعی بنام دین در این عصر خواهیم داشت؟

در این سوال دقت کنید که جوابش قبلاً داده شد، شناخت انسان و خدا از نظر روحی و معنوی و ارتباط انسان با خدا و خودسازی و تزکیه نفس و ورزش حواس پنهانی و درمان بیماریهای روانی و ارتباط با عالم غیب و دیدن پریسپریها، نزدیک کردن دلها بیکدیگر و پخش کردن مهر و محبت و عشق حقیقی و برقراری محیط سعادت درخشنده وحدت از وظایف و رسالت دین و انبیاء و اولیاء الهی است.

### راه قطعی درمان بیماری حسادت

- برخورد با طبیب الهی و عاشق شدن به او که در جذب و سیطره قدرت روحی انسان کامل زمان قرار بگیرد و او به امر الهی در نهاد شخص حسود تحول و دگرگونی اساسی ایجاد کند.
- اگر اطرافیان شخص بیمار خودشان حسود نباشند و بخواهند بیمار را معالجه کنند راهش این است که وسایل تشدید بیماری را در شخص بیمار فراهم نمایند، دست به اقداماتی بزنند که بیشتر حسادت او را تحریک کنند و این عملیات بطور خودآگاه و ارادی از اطراف و جوانب انجام بشود.

حال بیمار بحرانی خواهد شد نمی داند با کدام جبهه بجنگد به هر طرف نگاه می کند حسادتش تحریک می شود شوکها و هیجاناتی به او وارد می شود او را بیچاره و مستاصل می کند، دیگر تاب و توانش از دست می رود وضعی مفراط بر او عارض می گردد. بعد باید نزدیکان او کم کم علل ناراحتیهایش را زمزمه کنند و به او بفهمانند که در بدبختیهای او کسی مقصر نیست، اینها همه نتیجه حسادت است که باید با تمرین و تلقین این صفت زشت و خانمان برانداز را از خود دور کند برای معالجه تکبر و سؤظن نیز از همین روش می شود استفاده کرد که آنرا به موقع توضیح خواهیم داد.

### **حجاب چهارم، غرور**

قبل از آنکه درباره این حجاب فریبنده و خطرناک سخن بگوئیم لازم است درباره رابطه این حجابها و مراتب و انعکاسات هر کدام توضیح مختصری بدهیم. اگر دقت کرده باشید رابطه سه حجاب یاد شده را می توانید بفهمید. هر حجاب و حالتی مقدمه بیماری بعدی است مثلاً بخل تکامل یافته عجب و خود پسندی است و حسادت، بخل شدید می باشد. پس منطق این حالات روشن است و قابل پیش بینی وقتی شخصی مبتلا به بخل است و میل دارد آنچه متعلق به اوست صرفاً در اختیار خودش باشد و دیگران از آن استفاده نکنند. اگر این آدم در خودپرستی تمرین کند و بخل او شدیدتر گردد طبیعتاً حسود می شود و میل دارد هر چه خیر و نیکی و منفعت است در اختیار او باشد و دیگران از همه چیز محروم باشند. پس رابطه این سه بیماری بصورت تزیادی و تکاملی برای ما روشن است.

حجاب چهارم غرور: انسان را وادار به گذشت و فداکاریهای عجیب و خیره کننده می کند و شخصیتی بزرگ به شخص مغرور می بخشد و او را قهرمان و محبوب همگان قرار می دهد. در حالی که بخل و حسد ویران کننده بنیان آبرو و اعتبار اجتماعی صاحبش می باشد، مردم از افراد حسود و بخیل سخت متنفر و گریزانند در حالی که اشخاص مغرور را دوست می دارند. منافع و بهره های دنیا برای بشر دو نوع می باشد:

- منافع مادی - منافع معنوی

بخل و حسد، و بیشتر بخل جنبه مادی زندگی را در بر می گیرد آدم بخیل و حسود از نظر کمالات انسانی ضعیف است و کمتر به معنویات می اندیشد. اما زمانی که به مدارجی از کمال انسانی نائل شد جلوه های بیماریهای روانی او هم شکل جدید به خود می گیرد. مثلاً در یک حدی از کمال، انسان شخصیت خود را در اندوختن مال می داند و در مرتبه عالتر خرج کردن مال به او لذت می بخشد. بیماری مرتبه اول از کمال بخل و حرص و آرز خواهد بود و کسالت روانی شخصی که به کمال معنوی رسیده غرور، تکبر و ریا می باشد.

پس باید هشت حجاب روانی و عقلی را که به عنوان بیماریهای روانی می شناسیم به دو دسته تقسیم کنیم:

- قسمت اول مربوط به افرادی که در مرتبه بشریت هستند که همان عجب و بخل و حسد و عوارض دیگر این سه بیماری می باشد.

- قسمت دوم حجابها و بیماری روانی است که گریبانگیر کسانی می شود که در مرتبه انسانیت هستند روشنتر آنکه ما بشر مغرور نداریم، اما انسان مغرور داریم. اما کسانی که در مقام آدمیت هستند از سلامت نفس و خودآگاهی برخوردارند.

هیچگاه دیده نشده که یک فرد در مقام انسانیت به بخل و حسد مبتلا گردد ولی غرور و تکبر از بیماریهای این مرحله می باشد. انسانها می توانند طیب روحانی بشرها باشند، آنکس که مبتلا به بیماری غرور است می تواند مربی یک فرد بخیل واقع شود زیرا شخص مغرور ایثار و فداکاری می کند و عملاً به آدم بخیل راه زندگی صحیح تر را نشان می دهد.

### غرور

وقتی یک فرد بشر تکامل یافت و به مرحله انسانیت رسید همه حالات او متناسب با کمالی است که یافته. از جمله بیماریهای روانی او، غرور از کسالت‌هایی است که فقط انسانها مبتلا می شوند نه بشرها، از مشخصات این بیماری و عوارضش این است که شخص بیمار در هر برنامه و رابطه ای با جامعه به علت خودخواهی شدید خود را مسئول دیگران احساس می کند. مثل اینکه وکیل مدافع تمام مردم و دادستان جامعه است. تشخیص این بیماری بسیار مشکل است زیرا شباهت زیادی به صفات و احوال آدمها دارد که مسئول جامعه هستند.

شخص مغرور در هر برنامه خطرناکی که نیاز به فداکاری و از خود گذشتگی باشد با شدت تمام پیشقدم است و همواره دیگران از او عقب می مانند و نمی توانند با او هم پرواز باشند. شخص مغرور دارای سخاوت فراوان است و جود و کرمش شباهت زیادی به ایثار آدمها و کرم اولیاء الله دارد. به همه خدمت می کند مهمان دوست و خوش برخورد است. مانند جوانمردان دست به ایثار و فداکاریهای درخشان می زند اما چون بیمار است خدمت و محبت دیگران را در حق خود نمی پذیرد، بلکه اگر کسی به او خدمتی بکند سخت پریشان و دلخور می شود پرخاش می کند و محبت و کرم دیگران حتی دوستان نزدیک را محکم بصورتشان می کوبد.

غرور بیماری خطرناکی است مثلاً اگر بخل شباهتی به صرفه جوئی اقتصاد دارد باز شناخته می شود، زیرا آدم بخیل هیچگاه قدم خیری بر نمی دارد ولی تشخیص بیماری غرور مشکل است چه برای شخص بیمار، چه برای اطرافیان، آدم مغرور با دو طبقه دشمنی و ستیزی می کند:

اول، آن دسته از مردم که به او خدمتی بکنند.

دوم، کسانی که خدمت و فداکاری او را نپذیرند.

پس آدم مغرور همواره عصبانی و پرخاشگر است. شاید تا حدود زیادی ماجراجو و فضول کار دیگران نیز باشد. خود را اینجور نشان می دهد که فقط او عقل دارد و دیگران چیزی نمی فهمند و نمی توانند خود را اداره نمایند و او مسئول است و باید به دیگران خدمت کند. بجای آنها پدر باشد، بجای آنها شوهر باشد فرمانده دیگران باشد، و همه امور را او اداره کند. البته مردم بخصوص افراد بخیل و طماع و ضعیف بار خود را بر پشت چنین حیوانی می گذارند و او را دوست می دارند.

باید بگویم کسانی صلاحیت پیشوائی جامعه را دارند که از کودکی به بیماریهای بخل و حسد مبتلا نشوند، اما کسالت غرور با همه مصیبت‌هایش تمرین بسیار خوبی برای رهبری جامعه می باشد و خداوند بی جهت این صفات یا بیماریها را به انسانها نمی دهد مثلاً کسی که بنا به سرنوشت باید سرمایه دار شود البته هیچگاه به بیماری غرور مبتلا نخواهد شد بلکه از دوران کودکی به کسالت بخل و حسد مبتلا می شود. بخل از بیماریهای سرمایه داران است که اگر بخیل نباشند نمی توانند مال بیاندوزند.

پشت سکه غرور آنجا که خدمت و محبت دیگران را رد می کند مانند پشت دیگر این سکه حالی است بسیار فریبنده که اغلب با حال و مقام مناعت طبع و بزرگواری و کف نفس اشتباه می شود. اشخاص نا آگاه افراد مغرور را به همین علت اشخاص بزرگوار و شریف می دانند.

پس از علائم بیماری غرور دو نشانه بزرگ در دست داریم:

اول خدمت و فداکاری بیمار در راه دیگران و خود را مسئول دیگران دانستن و در کار آنان فضولی کردن، پرخاشگری و ستیزه جوئی در صورت نپذیرفتن خدمت وی و رد کردن محبتش.

دوم رد کردن خدمت و محبت دیگران و پرخاش به کسانی که بخواهند به او محبتی بکنند.

امیرالمومنین برای آن که مشکل بودن تشخیص بیماری غرور را یاد آوری کند مثالی زده که بسیار جالب است می فرماید: در خیال خود مجسم کنید که در یک شب بسیار تاریک و دهشتناک مور سیاهی بر روی سنگ سیاهی راه برود آیا می توان جای پای مور را تشخیص داد؟ آگاه باشید که تشخیص بیماری غرور در نفس انسان به همین سختی است. زیرا این بیماری بسیار لذتبخش و فریبنده و خوشایند طبع بیمار و اطرافیانش می باشد. لذا درمان این بیماری از عهده شخص بیمار و اطرافیانش ساخته نیست و حتماً طبیبی الهی برای معالجه شخص مغرور لازم است. کسانی که در مرتبه شریعت هستند نمی توانند با طبیبان الهی روبرو شوند و هدایت مخصوص کسانی است که مدارجی از انسانیت را طی کرده باشند و طبیبان الهی در طبقه آدمیان هستند.

بیماری غرور را از کسالت‌های معنوی باید دانست شخص مغرور خود را از همه کس بی نیاز می داند پس خیلی پر مدعی است. اگر کسی در سنین جوانی به این صفت مبتلا باشد می بینید که نصیحت بزرگترها را با شدت و پرخاش رد می کند و گوش شنوا ندارد زیرا گفتیم از حالات این بیماری رد کردن خدمت و محبت دیگران است. پس شخص مغرور تعلیم و تربیت نمی پذیرد هر چه با یک گوش می شنود با گوش دیگر آن را رد می کند. به کمی حافظه مبتلا می شود به همه چیز سطحی و مغرورانه نگاه می کند دقت و توجه او ضعیف است تکیه کلام او می دانم و می کنم و اینکار آسان است، اشکالی ندارد خواهد بود.

ممکن است در یک ساعت بخصوص با کمی وقت ده برنامه خطرناک را به عهده بگیرد و به همه قول بدهد. شخص مغرور برای انجام تعهداتش برآستی جان می کند با اینکه خیلی به قول خود پای بند است هیچ گاه نمی تواند به عهدش وفا کند و همواره از این جهت رنج می برد. حس وجدان و مسئولیت در شخص مغرور بسیار قوی است زیرا در مقام انسانیت است وقتی کسی به او خدمتی رجوع می کند، از شدت ذوق و اشتیاق دست و پای خود را گم می کند در آن حال می توان همه اسرار زندگی او را از او گرفت. از این رهگذر افراد مغرور خیلی صدمه می بینند حال آنها در مقابل اینگونه افراد حال شفیتگی و دلدادگی خواهد بود.

حال عجله و شتابزدگی در سخن گفتن یا انجام امور مختلف از مشخصات بیماری غرور است در قاموس حال و زندگی مغروران صبر و بردباری و تحمل شدائد و مصائب معنا ندارد. حس عکس العمل و دفاع بر اثر این بیماری خیلی سریع کار می کند. شخص مغرور در مقابل حملات احتمالی مخالفان خود جرقه دار از جا می پرد و در حمله و ضربه زدن به دشمن مقهورانه پیش قدم می شود. تهور و بی باکی که افراط صفت شجاعت است از جلوه های بیماری غرور می باشد. حس دفاع شخص مغرور به حدی قویست که ترس و جبن و احتیاط برایش مفهومی

ندارد هر چه خطر بزرگتر و مشکل عظیمتر باشد شخص مغرور سریعتر به استقبال آن می رود. دست به کارهای هولناک می زند. دوستان نمی توانند از او دل بکنند و جدا بشوند برای دوستانش بسیار مفید است و در عین حال خطرناک، زیرا بدون مشورت با آنها و مقدمه قبلی در مخاطرات و حوادث دهشناک داخل می شود. از این جهت دوستانش صدمه می بینند. دوستان و اطرافیانش همواره باید او را تحسین و تمجید کنند و جز این چاره ای ندارند، زیرا برآستی کارهایش برجسته و چشم گیر است در سخاوت و بخشش، تپذیر و اصراف می کند. در شجاعت افراطی و متهور و بی باک است. در خدمت به دیگران پیشقدم اما در این رابطه همواره مایل است یکطرفه باشد. پس شخصیت اطرافیان خود را ناخود آگاه خرد می کند و غیر عمدی است و چون بیمار است، معذور می باشد. این بیماری از خود بزرگ بینی و خویشتن پرستی شدید حاصل می شود.

### بیماری حقارت و خود کوچک بینی

همانطور که در ابتدای این مباحث گفتیم هر یک از این بیماریها دو صورت خواهد داشت جنبه افراطی و جنبه تفریط و باید حد تعادل این بیماریها را شناخت.

بیماری خطرناک و کشنده ای هست به نام حقارت و دنائت طبع، بیمار در این حال خود را بقدری کوچک و ناچیز و شایسته ترحم می بیند که انگل جامعه می شود. این بیماری درست عکس حالت غرور است بیمار از همه کس انتظار رحم و شفقت دارد. زیرا خود را در همه امور ناتوان و بیچاره می بیند این بیماری موجب عقب ماندگی در زندگی و در نظر مردمان بی شخصیتی می شود. گدایان دریوزه گر که با عجز و تضرع و لابه از دیگران تمنای کمک می کنند به بیماری حقارت و پستی مبتلا هستند در نتیجه هیچ گاه در جامعه نمی توانند مقامی را احراز کنند یا وظیفه ای را به عهده بگیرند.

راستی هیچ درباره گدایان فکر کرده اید؟ لابد وقتی آنها را می بینید خیال می کنید شدت احتیاج آنها را به سوال و در یوزه گری وادار کرده است. آگاه باشید که این فکر شما اشتباه است خودشان می گویند نان گدائی شیرین است آنها بنوعی بیماری بنام دنائت طبع مبتلا هستند که بخود آزاری می پردازند و اگر حتی یک روز موفق نشوند که شخصیت خود را خرد کنند آن شب را راحت نمی خوابند. به همین دلیل در دیانت مقدس اسلام سائلی و گدائی تحریم شده است بعضی از علمای اخلاق در صورت احتیاج شدید بین دزدی و گدائی کردن، دزدی را بهتر دانسته اند زیرا در آن صورت شخصیت شخص سارق خرد نمی شود. بلکه با ابراز تبحر و قدرت نفس، برتری و غلبه خود را بر دیگران ثابت می کند.

دزدی و آدمکشی دو نوع بیماری از عوارض غرور است که درست نقطه مقابل حقارت و گدا صفتی می باشد راستی. می دانید دزدی و آدمکشی نوع سادیسم شدید است که جنبه برونگرایی دارد. فرد در این حال با آزار دیگران احساس آرامش می کند. تمایل به قتل و آدمکشی حالت بحرانی بیماری دزدی است یعنی سادیسم شدید و غیر آزاری .

### جوانمردی و بزرگواری

حال تعادل یک انسان نه یک بشر، مناعت طبع و فتوت است انسان سالم و معتدل، طبعی منیع و بزرگواری و قلبی رئوف و روحی جوانمرد و با شخصیت دارد در عین حال که برای همه افراد بشر احترام و شخصیت قائل است از

دیگران توقعی ندارد و بار خود را بر عهده دیگران نمی گذارد اما در عین بی توقعی و بزرگواری، بجا و به موقع به دیگران خدمت و محبت خواهد کرد. هیچ گاه در حین خدمتگذاری، خود را از دیگران برتر و بالاتر نمی داند خدمت و محبت را از وظایف حتمی انسانی خود می داند، پس قطعاً بر کسی منت نمی گذارد و در برابر خدمات خود انتظار پاداش و تشکر ندارد، طالب مردی چنینم، کو؟ بگو.

### حجاب پنجم، تکبر

این بیماری از پاره ای جهات درست نقطه مقابل و ضد بیماری غرور است و متأسفانه تکبر از بیماری دوران انسانیت می باشد. کسی که در مرحله بشریت است چنین کسالتی پیدا نخواهد کرد. شخص مغرور خدمت و محبت دیگران را نمی پذیرفت اما وقتی همین انسان به بیماری کبر مبتلا می شود از همه کس انتظار خدمت و محبت دارد. البته طرز فکر او مانند افراد گدا صفت و پست نیست زیرا آنها خود را از دیگران بسیار حقیرتر و ناچیزتر می شمرند، ولی شخص متکبر ادعای خدائی دارد و همه انسانهای دیگر را بنده واقعی خود می داند. کثیفترین صفت یک انسان تکبر است از سر و روی آنها نفرت می بارد. در عین گدا صفتی خود را سلطان جهان می پندارد. شخص متکبر لوس و نر و پرتوقع می باشد و از همه کس انتظار بندگی و اطاعت دارد، پس باید گفت در حقیقت دنی الطبع و گدا صفت است.

کبر از صفات الهی است و کبریائی در خور ذات بینهایت یزدان است یک بنده ناچیز و انسان ضعیف را چه رسد که دم از کبریائی بزند در غزلی به عنوان تعهد وحدتی سروده ام :

کبریائی نبود در خور کس غیر خدای      زان سبب کبر و غرورم همه یکجا بشکست

انسان به هر مرتبه ای از کمالات برسد اگر بیدار باشد به ضعف و ناتوانی خود در مقابل عظمت الهی پی می برد و می داند که ناتوان است شخص متکبر چنان عقلش در حجاب و چشم دل و جانش کور است که صفات بر جسته دیگران را نمی بیند و خیال می کند در این طبیعت عظیم و بینهایت فقط او وجود دارد و بس. سعدی عالم اخلاق می فرماید :

به چشم عجب و تکبر نظر به خلق مکن      که دوستان خدا میکنند در او باش

همانطور که شایسته حال متکبران است مردم از آنها بیزار و متنفرند و عکس العمل حالات اینگونه بیماران این است که هر کس سعی می کند شاخ آنها را بشکند و درمقابلشان تکبر بورزد و خود را بگیرد. پیامبر محترم اسلام(ص) در این رابطه فرمودند: "التکبر مع المتکبر العباده" "تکبر ورزیدن در برابر متکبران بندگی خدا محسوب می شود"

پس راه درمان تکبر را شناختید صرفاً بی اعتنایی و کوچک شمردن آنان و احترام نکردن و روی برگرداندن از شخص متکبر است تا به حقارت و دنائت خود و مرض خانمانسوزی که گریبان جانش را گرفته است واقف شود. گر چه اگر فرد متکبر بی اعتنایی ببیند از شدت تکبر و نیاز به احترام و خدمت دیگران به بیماری خطرناکتری مبتلا می شود بنام ریا و تدلیس.

بیماری بردگی و بندگی یا کسالت نوکر صفتی

گفتیم هر کسالتی ضدی دارد که درست نقطه مقابل آن است. کارمندان ادارات و اطرافیان سلاطین و امراء و نزدیکان افراد متکبر و خود پرست به یک بیماری مبتلا هستند (می شوند) که صفت مشخصه آن تملق و چاپلوسی مفرط است. بیماری نوکر مآبی نظیر عقده حقارت است و شاید عین حقارت می باشد در این حال بیمار از بندگی به اربابان و چاپلوسی اطراف آنان احساس لذت و آرامش می کند. چنین فردی سخت انگل و وابسته است، استقلال رای مناعت طبع و جوانمردی ندارد، منافق، دورو، دروغگو، متملق و مجیزگو می باشد و طبق ضرب المثل معروف؛ "نوکر خان است و نه نوکر بادمجان" می گویند: یکی از فئودالها و خوانین قدیم به نوکرش گفته خوراک بادمجان بپزد بعد از خوردن به ذایقه اش خوش آمد به نوکر گفت: بادمجان چیز خوبی است، نوکر متملق و گدا صفت که برای چاپلوسی منتظر فرصت بود شروع کرد به تعریف و توصیف بادمجان و خواص آن و صدها خاصیت مادی و معنوی برای بادمجان شمرد تا توجه خان را بنخود جلب کند. خان در خوردن افراط کرد و تحت تاثیر تعریف و مجیزگوئی نوکر بسیار خورد، نیمه شب از درد معده می نالید و فریاد کرد این کسالت از بادمجان است. نوکر فوراً حاضر شد و صدها عیب شرعی و عرفی برای بادمجان شمرد.

خان گفت کدام قول تورا بپذیرم، سرشب از بادمجان تعریف و توصیف می کردی و اکنون تکذیب می کنی؟! عرض کرد: قربان وجود مبارک گردهم من نوکر بادمجان نیستم، نوکر خان هستم، گور پدر بادمجان، من رضایت خاطر خطیر ملوکانه را می خواهم .

بیمار هر لحظه بتی دارد، عاشق قدرت است، زیبایی و زشتی بت او مطرح نیست مقام بالاتر را می پرستد و چون بتش سقوط کرد به تکذیب و بدگویی و خرد کردن او می پردازد و رئیس و صاحب مقام جدید را در جایگاه رفیع خداوندی قرار می دهد. ملتهای استثمار زده به این کسالت مبتلا می شوند و متأسفانه ملت ایران اکثریت قریب به اتفاقشان از هر صنف و طبقه به این بیماری خطرناک و کشنده گرفتارند و از بت پرستی لذت می برند.

#### حد تعادل بین این دو صفت و بیماری خانمانسوز (متانت اخلاقی)

بین تکبر و بیماری بردگی حال تعادلی هست که وقار و متانت اخلاقی نامیده می شود قبلاً تذکر دادیم که تکبر نوعی کسالت است که عارض انسانها می شود. حال وقار و متانت اخلاقی، شخصیتی به انسان می بخشد که هیچ گاه به تکبر و تملق مبتلا نخواهد شد. انسان در این حالت خود را می شناسد ارزش خود را در جامعه می داند هیچ گاه از معرفی خود و استعدادش برای جلب توجه مردم و قبول وظیفه و خدمت نمی هراسد. شخصیت افراد را به درستی درک می کند در همه حال عادل و معتدل است. انتظار خدمت از دیگران ندارد اما خدمات دیگران را ارج می نهد. هدفش از خدمت و محبت صرفاً انجام وظیفه خواهد بود. منیع و شریف و بزرگوار است، همانطور که بین غرور و گدا صفتی حد تعادل را معین کردیم.

#### حجاب ششم، ریا

شخص متکبر از مردم جامعه بی اعتنائی و نفرت می بیند در حالی که بینهایت انتظار خدمت و احترام و محبت دارد و چون این توقع در روان او ریشه دوانیده نمی تواند بی اعتنائی مردم را تحمل کند در نتیجه ناخودآگاه برای

جلب توجه و احترام مردم به اصطلاح تدبیری می اندیشد و حالی بخود می گیرد که ریا نامیده می شود. با دروغ و تدلیس به دیگران خدمت و محبت می کند هدفش از خدمت جلب احترام و خدمت مردم است تملق می گوید، فداکاری می کند، خودنمایی می کند به هر حيله ای برای نفوذ کردن در دل مردم دست می زند. ریا بیماری خطرناکی است امواجی از بدن ریاکار ساطع می شود که هر فردی بخوبی آن را احساس می کند و قصد نهائی ریاکار را که از بیماری تکبر سرچشم می گیرد درک می کند در نتیجه بیشتر از او منزجر و فراری می شود و شخص متکبر و ریاکار در آتش حسرت و حرمان می سوزد.

در حالی که بیمار است و گناهی ندارد تزویر، نقشه کشی و تدبیرحالاتی است برای پیاده کردن حالت ریا در جامعه. شخص مزور به کسی می گویند که نقشه های ریاکارانه را بخوبی اجرا نماید و بتواند بیماری خود را از انظار پنهان کند و تدلیس حالتی است که ریاکار مشتش باز شده و مردم او را شناخته اند لذا می گویند در این خدمتی که انجام دادند تدلیس کرد، تدلیس حال ریاکاری کشف شده می باشد، در این حالت شخصیت بیمار خرد و نابود می شود و همه بدیده حقارت به او می نگرند.

نقطه مقابل این بیماری کسالت دیگری است که به غلط نام زهد و ورع گرفته است. زیرا شباهت زیادی به زهد و ورع دارد و در عرفان نام این بیماری در یک رده طریقتی و درویشی به عنوان ملامتیه نهاده شده است. ملامتیه اشخاصی هستند که کارهای نیک و خدمات خود را سخت پنهان می کنند و به عکس خود را در انظار مردم فاسد و منحرف نشان می دهند. این کسالت معمولاً به علت ترس شدید از ریاکاری گریبان انسان را می گیرد و سالکان طریقت به این بیماری مبتلا می شوند. بعضی از محققین حافظ را ملامتیه می دانند و معلوم نیست چنین باشد.

حد تعادل بین ریاکاری و ملامتی بودن حالتی است که شوق و محبت به دیگران خالص و بدون هیچ گونه نظر شخصی انسان را مشتعل می کند. شخص در این حالت وظیفه انسانی خود را بدون انتظار پاداش انجام می دهد و اعمال نیکش به نیت تشویق دیگران به نیکوکاری علنی می باشد و از اینکه یک فرد نیکوکار شناخته شود نمی هراسد و افتخار نیز می کند و قصد او جلب محبت و احترام دیگران نیست.

تظاهر به نیکوکاری به شرط آنکه با نیت خیر و قصد گسترش و تبلیغ اعمال نیک و خیر خواهی باشد در علم اخلاق پسندیده است. تظاهر به کارهای خوب و خدمت به دیگران با ریاکاری تفاوت دارد در بیم عامه مردم تظاهر و ریا اغلب اشتباه می شود و به افراد ریا کار و مزور به غلط متظاهر می گویند.

کلمه تظاهر به معنی ظاهر کردن و آشکار نمودن است گاهی ضرورت ایجاب می کند که انسان اعمال نیک و خیر خود را پنهان انجام بدهد تا به شخصیت و موقعیت اجتماعی افرادی که مورد خدمت و محبت قرار گرفته اند صدمه نخورد و آبروی آنها حفظ شود. البته این روش در مورد خدمت فردی و شخصی باید مراعات شود دوست شما اگر نیازمند و درمانده باشد یا فردی از همنوع شما باید محرمانه و در پنهان او را مورد خدمت و محبت قرار بدهید زیرا ممکن است به شخصیت او لطمه بخورد. اما کارهای عام المنفعه و خدمات عمومی بهتر است علنی و آشکار انجام شود تا دیگران نیز یا از روی رقابت یا بنا به مصالح دیگر در راه خیر قدم بردارند و به جامعه خدمت کنند تبلیغ نیکوکاری و تشویق دیگران به خدمات عمومی و عام المنفعه خود نوعی خدمت محسوب می شود.

## حجاب هفتم، سؤظن و بدگمانی

شخص متکبر ریاکار بعد از بکاربردن تزویر و تدلیس اگر نتواند با خدمات و محبت‌های دروغین خود به جامعه توجه و محبت دیگران را جلب کند، که قطعاً در این کار توفیقی نخواهد داشت، به بیماری جدیدی که بسیار خطرناک است و به راستی تیره کننده دل و جان انسان خواهد بود مبتلا می شود این کسالت خانمانسوز و ایمان بر باد ده، دیرباوری، بدگمانی و سؤظن می باشد.

شخص ریاکار و مزور چون از همه نقشه های خود در جلب اعتماد و احترام دیگران نا امید شود به مردم بدگمان می گردد مردم را نمک ناشناس، ناجوانمرد، طماع و بی حقوق می خواند. هیچ کس و هیچ چیز را باور نمی کند و مطلقاً به دیگران اعتماد ندارد. این حال از غایت خویشتن پرستی و خداناشناسی حاصل می شود نیکی و بدی مردمان را با وجود مبارک خودش می سنجد. هرکس به او خدمت و محبت کرد وظیفه شناس است و اگر کسی از بندگی به او قصور بورزد نامرد، بدجنس و بی همه چیز خواهد بود.

آیا این حال خود محوری و خویشتن پرستی و ادعای خدائی نیست که انسان خودش را ملاک و قیاس افراد نیک و بد بداند و همه مسائل جهان را در رابطه با وجود خودش بسنجد؟ آیا چنین قیاسی و چنین قضاوتی نشانه حماقت محض نیست؟ همه افراد احمق چنینند. عیسی(ع) از اینگونه افراد به کوهستان فرار می کرد و می گفت احمقی نوعی قهر و غضب الهی است. شخصی که مبتلا به بیماری سوءظن می باشد هر پدیده زیبا و هر کار نیکی را با شک توأم با بدبینی می نگرد و با دلیل تراشی و پیدا کردن نقاط ضعف دروغین برای آن پدیده یا آن کار نیک علت بدبینی خود را بیان می کند و به شخص یا پدیده مورد نظر که توجه مردم را به خود جلب کرده شکست وارد می کند.

بیماری سوءظن نتیجه طبیعی و قطعی ریاکاری است همه ریاکاران جهان به بدگمانی و سوءظن مبتلا هستند بیش از صد نوع کسالت جسمی و عصبی از بیماری سوءظن ناشی می شود. سوءهاضمه و نابسامانی دستگاه گوارش و خودخوری و عصبانیت‌های بی جا و بهانه جوئیها نتیجه بیماری سوءظن می باشد.

شخصی که مبتلا به سوءظن شده است عینک سیاهی بر چشم خود زده است همه چیز را زشت و کثیف و ناموزون می بیند، لذا از همه کس و همه چیز متنفر و منزجر است، عجب جهنم سوزان و عذابی الیمی در داخل و خارج وجود او رنجش می دهد. خود را در جامعه پر از بیگانه و دشمن محاصره می بیند صداقت و صمیمیت دیگران را نسبت به هم هیچ گاه باور نمی کند زیرا خودش فقط نسبت به بوجود خودش صادق و صمیمی است و بقول معروف کافر همه را به کیش خود پندارد.

### خوشبینی مفرط

در برابر حالت افراطی سؤظن که بر اساس حرکت وضعی و خود مداری حاصل می شود حالتی هست که بر اثر حرکت انتقالی و دگر دوستی شدید بر جان انسان عارض می گردد. بیمار در این حال به همه کس و همه چیز عشق می ورزد و اعتماد می کند حتی در مقابل اراده جنایتکاران و مفسدان تسلیم می شود و اسرار خود را در اختیار آنان می گذارد. کسی که به این بیماری مبتلاست ظاهراً آدم خوبی است زیرا زیان او به کسی نمی رسد اما خودش را از بین می برد و غالباً بطور ناخود آگاه و بدون قصد قبلی صرفاً از روی اعتماد وافر و حسن نیت مفرط،

چون به افراد سودجود تسلیم می شود، به دوستان و بستگان خود صدمه می زند. چنین انسانی ممکن است هزاران بار وسیله یک فرد بنحوص در مواقع گوناگون فریب بخورد و خسارت ببیند و باز هم به همان شخص اعتماد خواهد کرد و گول زبان چرب و نرم او را خواهد خورد در علم اخلاق این حالت نیز نوعی حماقت و کسالت روانی شناخته شده است.

### واقع بینی و حقیقت جوئی

حد تعادل بین این دو حالت (بین سؤظن و خوشبینی) دقت نظر و واقع بینی و حقیقت گرائیست که انسان هر چیز را بجای خودش درست ببیند و از شک و تردید برای راه گشائی و کشف حقیقت استفاده می کند. شکاک نیست و ذهن او دارای تامل و دقت است. اگر چنین انسانی در محیطی فاسد و ناموزن زندگی کند البته تامل و دقت نظر او در امور و روابط با مردم بیشتر خواهد بود و خوش باوری را کنار خواهد گذارد و برای هر مسئله ای به تحقیق و آزمایش و بررسی می پردازد تا از درک حقیقت محروم نماند.

سؤظن و خوش بینی مفرط نشانه خفت عقل است. تعادل و تناسب قوای روانی، موجب تفکر و تامل در درک مسائل در نتیجه باعث واقع بینی و حقیقت گرائی خواهد بود. کسانی که از این تعادل برخوردارند سعادت مند می شوند.

### حجاب یا بیماری هشتم، کینه و دشمنی

عاقبت بدبینی و سوءظن کینه توزی و خصومت است. بیمار در این حال از کوچکترین بدی و توهین هیچ فردی حتی عزیزان و نزدیکان خود نمی گذرد و تا انتقام نگیرد دلش آرام نمی شود. شاید پس از انتقام گرفتن نیز باز هم کینه آن فرد را که به او بدی کرده است در دل دارد و فراموش نمی کند. عرفای اسلام می گویند عبادت شخص بدگمان و کینه توز و ریا کار و متکبر مقبول درگاه الهی نیست. کینه را همه به خوبی می شناسند و نیاز به توضیح بیشتر نداریم. این بیماری بیشتر در حس عکس العمل و دفاع حادث می شود.

### حالتی از عقده حقارت که به بلاهت معروف است

هر گاه کسی به عقده حقارت مبتلا شود خود را بینهایت پست و کوچک فرض می کند و به علت همین ضعف نفس کوچکترین حقی در جامعه برای خود قائل نیست. هر کس به او بدی کند از خود عکس العمل نشان نمی دهد و به دل نمی گیرد. مردم او را ابله و بی عرضه و بی شخصیت می دانند و به او "بی عار و درد" می گویند.

این حالت بر اثر معرفت زیاد، یکتاپرستی، نیز حاصل می شود که در آن صورت بیماری نیست بلکه خدا گونه فکر کردن است. عارف راستین کینه هیچ فردی را به دل نمی گیرد زیرا همه چیز را از جانب خدا می داند پس همه کس راحتی دشمنان خود را دوست می دارد و اگر به او بدی کنند می بخشاید و درعوض خدمت و محبت می کند، چون اعمال دیگران را در حق خود چه زشت و چه زیبا دلیل توجه و عنایت پروردگار می داند. چون احوال عارفان آگاه و راستین و آنها که به عقده حقارت و خود کوچک بینی مبتلا هستند در این رهگذر به هم شبیه است تشخیص بیماری عقده حقارت و معالجه آن تا حدی مشکل بنظر می رسد. این بیماری نیز از عوارض حس دفاع و عکس العمل و حس تعادل می باشد حس تعادل همه امور و حرکات و حالات انسان را بر اساس عدل و قسط و حد وسط قرار می دهد و مزاج را معتدل و متعادل تنظیم می کند.

## حد تعادل

انسان دارای حس تعادل و حس دفاع و عکس العمل می باشد و این حواس را خداوند برای حفظ شخصیت و سلامت و موفقیت انسان قرار داده است. به وسیله حس تعادل و حس تفکر باید حس دفاع و عکس العمل را کنترل نمود. در مقابل حوادث اعم از زشت و زیبا باید عکس العمل معقول و موزون متناسب نشان داد تا حیات و شخصیت انسان حفظ گردد. حفظ صیانت ذات از جلوه های حس دفاع و عکس العمل است.

پرتوجویان عزیز توجه دارند که روش عارفان راستین در مورد نیکی و بدی مردم چگونه است اگر کسی به شخص خداشناس و یکتاپرست و عارف بدی و ستم کند آن انسان خود آگاه شخص متجاوز را به عمل زشت و ناپسندش متوجه و اورامتنبه می کند، اما عکس العمل شدید و خطرناک از خود نشان نمی دهد، گذشت می کند و می بخشاید و به او می فهماند که این گذشت و بخشایش در حقیقت عفو با قدرت است و نشانه ضعف و عدم شخصیت نیست.

شخص عارف می داند کسانی که از حدود خود تجاوز می کنند به بیماری روانی مبتلا هستند و گرنه انسان سالم و عاقل هیچ گاه گرد بدی نمی گردد و به حقوق دیگران تجاوز نمی کند. پس اذیت و آزار او که از درد روانی رنج می برد فایده ای ندارد هیچ انسان عاقل و با شخصیتی بیماران را آزار نمی رساند. اشخاص بد کردار و زشت کردار و متجاوز در حقیقت دیوانه هستند و باید برای درمان و آرامش روانی آنان کوشید و اگر نتوانیم آنها را معالجه کنیم باید روش حضرت عیسی مسیح (ع) را پیش بگیریم و از افراد احمق و بیماران روانی دوری و پرهیز کنیم که ناچار به نشان دادن عکس العمل زشت نشویم. قرآن به پیامبر اسلام (ص) و به همه مومنین تذکر می دهد (و اعرض من الجاهلین) دوری کن از افراد نادان. هیچ عالم اخلاقی و هیچ متفکری تجویز نکرده که انسان دانا و سالم با یک دیوانه و جاهل درگیر شود و با او معامله به مثل کند.